

۹- انتقاد از امپریالیزم

انتقاد از امپریالیزم به معنای وسیع این کلمه از نظر ما عبارت از روشی است که طبقات گوناگون جامعه، برحسب ایدئولوژی عمومی خود، نسبت به سیاست امپریالیزم دارند.

میزان عظیم سرمایه ی مالی که در دست عده ی معدودی متمرکز شده و شبکه ی انبوهی از مناسبات و ارتباطات به وجود آورده و دامنه ی این شبکه با چنان وسعت غیرقابل تصویری گسترش یافته که نه تنها توده ی سرمایه داران و صاحبکاران متوسط و کوچک بلکه خرده پاترین آن ها را نیز تابع سرمایه ی مالی نموده است، از یک طرف و مبارزه ی حاد با سایر گروه های ملی و دولتی فینانسیست ها بر سر تقسیم جهان و سیادت بر کشورهای دیگر - از طرف دیگر - موجب شده است که تمام طبقات دارا یک جا به سوی امپریالیزم رو آور شوند. «مجبوبیت» «همگانی» به دورنماهای امپریالیزم، دفاع دیوانه وار از آن و رنگ آمیزی آن به تمام وسائل ممکنه - چنین است صفت مشخصه ی دوران حاضر. ایدئولوژی امپریالیستی در طبقه ی کارگر نیز نفوذ می نماید. دیوار چین این طبقه را از طبقات دیگر جدا نکرده است. اگر پیشوایان حزب کنونی به اصطلاح «سوسیال دموکرات» آلمان به حق و به جا به «سوسیال امپریالیست» یعنی سوسیالیست در گفتار و امپریالیست در کردار ملقب شده اند - باید دانست در سال ۱۹۰۲ هم هویسن وجود «امپریالیست های فابین» را در انگلستان که به سازمان اپورتونیستی «جمعیت فابین» تعلق داشتند خاطر نشان نموده است.

دانشمندان و پوبلیسیست های بورژوازی معمولاً به شکل نسبتاً پوشیده ای از امپریالیزم دفاع می کنند، بدین طریق که سیادت مطلق امپریالیزم و ریشه های عمیق آن را پرده پوشی می نمایند، می کوشند جزئیات و فرعیات را در درجه ی اول اهمیت قرار دهند و تلاش می کنند با طرح های به کلی بی اهمیت «رفرم» از قبیل برقراری نظارت پلیسی بر تراست ها یا بانک ها و غیره توجه را از آن چه که دارای اهمیت اساسی است منحرف سازند. امپریالیست های وقیح و بی پرده ای که جسارت دارند اندیشه ی مربوط به اصلاح خصوصیات اساسی امپریالیزم را اندیشه ای نابخردانه اعلام دارند کمتر به سخن برمی خیزند.

اینک مثالی ذکر می نمایم. امپریالیست های آلمانی در نشریه ی موسوم به «بایگانی اقتصاد جهانی» سعی دارند جریان جنبش آزادی بخش ملی را در مستعمرات و البته به خصوص در مستعمرات غیرآلمانی تعقیب نمایند. آن ها تک جوش ها و اعتراضاتی را که در هندوستان می شود و جنبشی را که در ناتال (جنوب آفریقا) و در هند، هلند و غیره وجود دارد ذکر می کنند. یکی از آن ها در خصوص یک نشریه ی انگلیسی حاوی گزارش مربوط به کنفرانسی از ملت ها و نژادهای تابع که از ۲۸ تا ۳۰ ژوئن سال ۱۹۱۰ از طرف نمایندگان مختلف مللی از آسیا و آفریقا و اروپا که تحت سیادت بیگانگان قرار دارند تشکیل شده بود- مقاله ای نوشته و ضمن آن نطق های ایراد شده در این کنفرانس را چنین ارزیابی می نماید: «به ما می گویند با امپریالیزم باید مبارزه کرد؛ دولت های فرمانروا باید حق ملل تابعه را به استقلال به رسمیت بشناسند؛ دادگاه بین المللی باید بر اجرای قراردادهای منعقد شده بین دول معظم و ملت های کوچک نظارت کند. کنفرانس مزبور از این خواهش های معصومانه گامی فراتر نمی نهد. ما اثری از درک این حقیقت نمی بینیم که امپریالیزم در شکل کنونی خود با سرمایه داری ارتباط ناگسستگی دارد و بدین جهت (!! مبارزه ی مستقیم با امپریالیزم امریست بی نتیجه مگر این که به اقداماتی علیه برخی از

زیاده روی ها به ویژه نفرت انگیز آن اکتفا شود»*. چون اصلاح رفرمیستی ارکان امپریالیزم چیزی نیست جز فریب و «خواهش های معصومانه» و چون نمایندگان بورژوازی ملل ستمکش به سوی جلو «فراتر» از این گامی نمی نهند، بدین جهت نماینده ی بورژوازی ملت ستمگر گامی «فراتر» از این به سوی عقب برمی دارد یعنی در برابر امپریالیزم جبهه به زمین می ساید و آن را در لافاه ی ادعای «علمی بودن» مستور می گرداند. این هم نوعی از «منطق» است!

مسائلی حاکی از این که آیا تغییرات رفرمیستی ارکان امپریالیزم امکان پذیر است و آیا باید به جلو رفت و تضادهائی را که زائیده ی امپریالیزم است بیش از پیش حدت داد و آن ها را عمیق تر ساخت یا این که باید به عقب رفت. و این تضادها را تخفیف داد. از مسائل اساسی انتقاد از امپریالیزم است. چون خصوصیات سیاسی امپریالیزم عبارت است از بسط ارتجاع در تمام جهات و تشدید ستمگری ملی ناشی از ستمگری الیگارشلی مالی و نیز بر افتادن رقابت آزاد، لذا امپریالیزم در آغاز قرن بیستم تقریباً در تمام کشورهای امپریالیستی با اپوزیسیونی از خرده بورژواهای دموکرات مواجه می شود. علت قطع علاقه با مارکسیزم از طرف کائوتسکی و جریان وسیع بین المللی کائوتسکیزم این است که کائوتسکی نه فقط نکوشید و نتوانست خود را در صف مقابل این اپوزیسیون خرده بورژوازی و رفرمیستی که پایه ی اقتصادی آن ارتجاعیست. قرار دهد، بلکه برعکس در عمل با آن درآمیخت.

جنگ امپریالیستی سال ۱۸۹۸ علیه اسپانیا در ایالات متحده موجب پیدایش اپوزیسیونی از «ضدامپریالیست ها» گردید. این ها آخرین موهیکان های** دموکراسی بورژوازی بودند که این جنگ را جنگ «تبهکارانه» می نامیدند، تصرف

*- („Welt wirtschaftliches Archiv“, Bd., II.) («بایگانی اقتصاد جهانی»، جلد ۲، ص- ۱۹۳. مترجم)

** - موهیکان ها- گروهی از طوایف هندوهای آمریکای شمالی هستند که در حال زوال و از بین رفتند. آخرین موهیکان ها - نام رمان یکی از نویسندگان آمریکائی به نام فنیور کوپر است. به طور کلی آخرین نمایندگان جریان های اجتماعی در حال زوال را- آخرین موهیکان ها می نامند. ه. ت.

اراضی دیگران را نقض قانون مشروطیت می دانستند، عملی را که نسبت به آگوینالدو، پیشوای بومیان فیلیپین شد (به وی وعده دادند که کشورش آزاد خواهد بود، ولی بعداً سپاهیان آمریکایی را در آن جا پیاده کردند و فیلیپین را به تصرف خود در آوردند) «فرب شوینیست ها» می خواندند و سخنان لینکلن را نقل قول می نمودند حاکی از این که: «هنگامی که سفیدپوست بر خود حکومت می کند، این عمل حکومت بر خویشان است ولی هنگامی که بر خود و در عین حال بر دیگران حکومت می کند- این دیگر حکومت بر خویشان نبوده بلکه استبداد است»^{*}. ولی مادامی که این انتقادکنندگان از اعتراف به ناگسستی بودن ارتباط امپریالیزم با تراست ها و بنابر این با ارکان سرمایه داری و اهمه داشتند و مادامی که از گرویدن به نیروهانی که به توسط سرمایه داری بزرگ و در نتیجه ی تکامل آن به وجود می آیند هراسناک بودند- انتقادشان کماکان جنبه ی «خواهش های معصومانه» را داشت.

هوبسن نیز در انتقاد از امپریالیزم به طور عمده از همین نظریات پیروی می نماید. هوبسن در رد «ناگزیری امپریالیزم» و اعلام ضرورت «ارتقاع قدرت خرید» اهالی (در دوران سرمایه داری!)، بر کائوتسکی سبقت جسته است. کسانی که در انتقاد از امپریالیزم و قدرت مطلق بانک ها، الیگارشسی مالی و غیره از نظریه ی خرده بورژوازی پیروی می کنند عبارتند از آگاد، آ. لانسبورگ، ل. اشوه گه که ما در این رساله به کرات از آن ها نقل قول نموده ایم و نیز ویکتور برار، از نویسندگان فرانسوی، مؤلف یک کتاب سطحی به نام «انگلستان و امپریالیزم» منتشره در سال ۱۹۰۰. همه ی آن ها بدون آن که ذره ای ادعای مارکسیست بودن داشته باشند، رقابت آزاد و دموکراسی را در نقطه ی مقابل امپریالیزم قرار می دهند، طرح احداث راه آهن بغداد را که به تصادمات و جنگ منجر می گردد تقبیح می کنند و ضمناً همه ی «خواهش های معصومانه» ای درباره ی صلح مطرح می نمایند و غیره و

^{*} (J. Patouillet: „L, impèrialisme américain“, Dijon.) (ژ. پاتویه: «امپریالیزم آمریکا»، دیژون، سال ۱۹۰۴، ص- ۲۷۲ - مترجم)

غیره- حتی آ. نیمارک متخصص آمار نشر اوراق بهادار بین المللی نیز جزو آن هاست. نام برده ضمن محاسبه ی صدها میلیارد فرانک پشتوانه های «بین المللی» در سال ۱۹۱۲ بانگ برآورد که: «آیا می توان تصور کرد صلح برهم خواهد خورد...؟ و با وجود چنین پیکره های هنگفتی به ریسک برپا کردن جنگ تن در خواهند داد؟»*

یک چنین ساده لوحی از طرف اقتصاددانان بورژوا موجب شگفتی نیست؛ به علاوه این موضوع به سود آن ها نیز هست که خود را تا این درجه به ساده لوحی زده و در شرایط امپریالیزم «به طور جدی» از صلح دم بزنند. ولی برای کانتوسکی که در سال های ۱۹۱۴-۱۹۱۵-۱۹۱۶ به پیروی از همین نظریه بورژوا رفرمیستی پرداخته ادعا می کند در مورد صلح «همه توافق نظر دارند» (امپریالیست ها، به اصطلاح سوسیالیست ها و سوسیال پاسیفیست ها)- دیگر چه چیزی از مارکسیزم باقی می ماند؟ به جای تجزیه و تحلیل و آشکار ساختن تمام عمق تضادهای امپریالیزم ما فقط یک چیز می بینیم و آن «تمایل معصومانه» رفرمیستی به سهل انگاشتن این تضادها و نفی آن هاست.

اینک نمونه ی کوچکی از انتقاد اقتصادی کانتوسکی از امپریالیزم. او پیکره های صادرات و واردات سال های ۱۸۷۲-۱۹۱۲ انگلستان را در مورد مصر با یکدیگر مقایسه می کند؛ معلوم می شود رشد این صادرات و واردات از رشد صادرات و واردات عمومی انگلستان کمتر بوده است. کانتوسکی از این جا چنین نتیجه گیری می کند: «هیچ دلیلی برای این فرض در دست نداریم که اگر مصر تحت اشغال نظامی قرار نمی گرفت بازرگانی با این کشور با وجود فشار عوامل اقتصادی کمتر رشد می کرد.» «تمایل سرمایه به بسط و توسعه» «بهرتر از هر چیز به وسیله ی

*- (Bulletin de l'Institut International de Statistique, t. XIX, livr. II, p. ۲۲۵) (پژوهشگاه آمار بین المللی)، جلد ۱۹، کتاب ۲، ص-۲۲۵. - مترجم

دموکراسی مسالمت آمیز ممکن است عملی گردد نه به وسیله ی شیوه های قهری امپریالیستی*.

این استدلال کائوتسکی که آقای اسپکتاتور^۱ هوادار دو آتشه وی در روسیه (و استارکننده سوسیال شونیست ها در روسیه) آن را به صدها آهنگ زیر و بم تکرار می کند، اساس انتقاد کائوتسکیستی را از امپریالیزم تشکیل می دهد و از این رو باید با تفصیل بیشتری روی آن مکت نمود. نخست قسمتی از گفته های هیلفردینگ را نقل می نمایم که کائوتسکی بارها و منجمله در آوریل سال ۱۹۱۵ اعلام نموده که نتیجه گیری های وی را «تمام تنورسین های سوسیالیست به اتفاق آراء قبول دارند».

هیلفردینگ می نویسد: «کار پرولتاریا این نیست که در مقابل سیاست سرمایه داری مترقی تر سیاست عقب مانده ای را قرار دهد که مربوط به عصر بازرگانی آزاد و مناسبات خصومت آمیز نسبت به دولت است. پاسخی که پرولتاریا در مقابل سیاست اقتصادی سرمایه ی مالی و امپریالیزم می تواند بدهد آزادی بازرگانی نبوده، بلکه فقط سوسیالیزم است. هدفی که سیاست پرولتاریائی در حال حاضر می تواند تعقیب کند ایدالی نظیر برقراری مجدد رقابت آزاد که اکنون دیگر به یک ایدال ارتجاعی مبدل شده- نبوده، بلکه فقط و فقط نابودی کامل رقابت از طریق برچیدن بساط سرمایه داریست»**.

کائوتسکی با دفاع از «ایدالی» که برای دوران سرمایه ی مالی، یک «ایدال ارتجاعی» است و با دفاع از «دموکراسی مسالمت آمیز» و «فشار عوامل اقتصادی» پیوند خود را با مارکسیزم قطع نمود؛- زیرا این ایدال از نظر عینی تاریخ را به عقب

*- (Kautsky: „Nationalstaat, imperialistischer Staat und Staatenbund“, ۱۹۱۵, Nürnberg) (کائوتسکی. «دولت ملی، دولت امپریالیستی و اتحاد دولت ها».

نورنبرگ، سال ۱۹۱۵، ص- ۷۰ و ۷۲. - مترجم)

^۱ - اسپکتاتور - منشویک C. M. Naxumcom.

** - «سرمایه مالی»، ص- ۵۶۷.

می کشاند یعنی از سرمایه داری انحصاری به سوی سرمایه داری غیرانحصاری متوجه می گردد و از این رو چیزی نیست جز یک فریب رفرمیستی.

بازرگانی با مصر (یا با مستعمره ی دیگر و یا با کشور نیمه مستعمره) اگر این کشور تحت اشغال نظامی قرار نمی گرفت یعنی اگر امپریالیزم و سرمایه ی مالی وجود نمی داشت با شدت بیشتری «رشد می کرد». و اما معنای این عبارت چیست؟ آیا اینست که اگر رقابت آزاد به وسیله ی انحصارها به طور کل و به وسیله ی «ارتباط ها» یا فشار (یعنی همان انحصار) سرمایه ی مالی و به وسیله ی تملک انحصاری برخی از کشورها بر مستعمرات محدود نمی گشت، آن گاه تکامل سرمایه داری سریع تر انجام می پذیرفت؟

استدلالات کائوتسکی معنای دیگری نمی تواند داشته باشد و این «معنا» هم بی معناست. فرض کنیم که آری یعنی رقابت آزاد در صورت نبودن هیچ گونه انحصاری، سرمایه داری و بازرگانی را با سرعت بیشتری تکامل می داد. ولی هر قدر تکامل بازرگانی و سرمایه داری سریع تر انجام پذیرد، به همان نسبت تمرکز تولید و سرمایه نیز که به وجود آورنده ی انحصارست شدیدتر می شود و اما انحصارها هم اکنون به وجود آمده اند- و همانا از درون رقابت آزاد هم به وجود آمده اند! حتی اگر انحصارها اکنون سیر تکامل را بطنی هم نموده باشند باز این موضوع نمی تواند دلیلی به نفع آزادی رقابت باشد، که پس از به وجود آوردن انحصارها دیگر بقایش امکان پذیر نیست.

هر قدر هم استدلال های کائوتسکی را زیر و رو کنید باز جز ارتجاع و رفرمیزم بورژوازی چیزی در آن نمی یابید.

اگر هم بخواهیم این استدلال ها را اصلاح نمائیم و نظیر اسپکتاتور بگوئیم: بازرگانی مستعمرات انگلستان با انگلستان اکنون بطنی تر از بازرگانی آنان با سایر کشورها توسعه می یابد- باز کائوتسکی را نجات نخواهیم داد. زیرا انگلستان را نیز همان انحصار و همان امپریالیزم می گوید، منتهی انحصار و امپریالیزم کشور دیگر

(آمریکا، آلمان). می دانیم که کارتل‌ها موجب پیدایش تعرفه‌های گمرکی حمایتی نوع جدید و نوظهوری شده‌اند: درست آن محصولات مورد حمایت قرار می‌گیرند (این موضوع را انگلس نیز در جلد سوم «کاپیتال» متذکر گردیده است) که به درد صادرات می‌خورند. و نیز می‌دانیم یکی از خصوصیات کارتل‌ها و سرمایه‌ی مالی استفاده از سیستم «صدور کالا با قیمت‌های نازل‌تر از مایه» یا به قول انگلیسی‌ها سیستم «پیرون ریختن کالا» است: کارتل محصول خود را در داخل کشور به قیمت انحصاری گزاف به فروش می‌رساند، ولی در خارجه قیمت را ۳ بار تنزل می‌دهد تا بدین طریق رقیب خود را زمین‌بزند و تولید خود را به حداکثر توسعه بخشد و قس علیهذا. اگر می‌بینیم آلمان بازرگانی خود را با مستعمرات انگلستان سریع‌تر از خود انگلستان توسعه می‌دهد - این فقط ثابت می‌کند که امپریالیزم آلمان تازه نفس‌تر، زورمندتر، متشکل‌تر و در مرحله‌ای بالاتر از امپریالیزم انگلستان است - ولی این موضوع به هیچ وجه «تفوق» بازرگانی آزاد را به ثبوت نمی‌رساند، زیرا این جا سخن بر سر مبارزه‌ی بازرگانی آزاد علیه اصول حمایت‌گمرکی و وابستگی مستعمراتی نبوده، بلکه بر سر مبارزه‌ی یک امپریالیزم علیه امپریالیزم دیگر، یک انحصار علیه انحصار دیگر و یک سرمایه‌ی مالی علیه سرمایه‌ی مالی دیگر است. تفوق امپریالیزم آلمان بر امپریالیزم انگلستان از دیوار مرزهای مستعمراتی یا از تعرفه‌های گمرکی حمایتی نیرومندتر است: از این موضوع به نفع بازرگانی آزاد و «دموکراسی مسالمت‌آمیز» اقامه‌ی «دلیل» نمودن، معنایش فرومائیگی و فراموشی خصوصیات و صفات اساسی امپریالیزم و جازدن رفرمیسم خرده بورژوازی به عوض مارکسیزم است.

شایان توجه است که حتی آ. لانسبورگ، اقتصاددان بورژوا، با آن که همانند کائوتسکی به شیوه‌ای خرده بورژوانی از امپریالیزم انتقاد می‌نماید، معهذا مدارک مربوط به آمار بازرگانی را به طرز علمی‌تر مورد بررسی قرار می‌دهد. او تنها یک کشور تصادفی و فقط مستعمرات را با کشورهای دیگر مقایسه ننموده، بلکه

صادرات يک کشور امپرياليزمى را ۱) به کشورهائى که از لحاظ مالى به آن وابسته هستند و از آن وام مى گيرند و ۲) به کشورهائى که از لحاظ مالى به آن وابسته نيستند. مورد مقايسه قرار مى دهد و چنين نتيجه مى گيرد: (رجوع شود مقاله ي «انقلاب پرولتري و کائوتسکى مرتد».- مترجم)

لانسبورگ از اين پيکره ها نتيجه گيرى نکرده است و بدين جهت به طرز عجيبى به اين نکته پى نبرده است که اگر اين پيکره ها دليلى براى اثبات موضوعى هم باشد، آن دليل فقط بر ضد وي گواهي مى دهد، زيرا سير رشد صادرات به کشورهائى که از لحاظ مالى وابسته هستند ولو به مقدار کمى هم باشد باز به هر حال سريع تر از صادرات به کشورهائى بوده است که از لحاظ مالى وابسته نيستند (ما روى کلمه ي «اگر» تکیه کردیم زیرا آماری که لانسبورگ تهیه کرده است، به هیچ وجه کامل نيست).

صادرات آلمان (به ميليون مارک)

نسبت افزايش	۱۹۰۸	۱۸۸۹	نام کشورها....	به کشورهائى که از لحاظ مالى به آلمان وابسته هستند:
۴۷+ درصد	۷۰/۸	۴۸/۲	رومانى.....	
۷۳+ درصد	۳۲/۸	۱۹/۰	پرتقال.....	
۱۴۳+ درصد	۱۴۷/۰	۶۰/۷	آرژانتين.....	
۷۳+ درصد	۸۴/۵	۴۸/۷	برزیل.....	
۸۵+ درصد	۵۲/۴	۲۸/۳	شيلي.....	
۱۱۴+ درصد	۶۴/۰	۲۹/۹	ترکيه.....	
۹۲+ درصد	۴۵۱/۵	۲۳۴/۸	جمع.....	
۵۳+ درصد	۹۹۷/۴	۶۵۱/۸	بريتانياى کبير	به کشورهائى که از لحاظ مالى به آلمان وابسته نيستند:
۱۰۸+ درصد	۴۳۷/۹	۲۱۰/۲	فرانسه.....	
۱۳۵+ درصد	۳۲۲/۸	۱۳۷/۲	بلژيک.....	
۱۲۷+ درصد	۴۰۱/۱	۱۷۷/۴	سوئيس.....	
۲۰۵+ درصد	۶۴/۵	۲۱/۲	استراليا.....	
۳۶۳+ درصد	۴۰/۷	۸/۸	هند هلند.....	
۸۷+ درصد	۲۲۶۴/۴	۱۲۰۶/۶	جمع.....	

لاتسبورگ ضمن بررسی ارتباط صادرات با وام‌ها چنین می‌نویسد:

«در سال ۱۸۹۰-۱۸۹۱ با میانجی‌گری بانک‌های آلمان قرارداد وامی با رومانی منعقد گشت. این بانک‌ها در سال‌های پیشین نیز قرضه‌هایی به حساب این وام داده بودند. این وام به‌طور عمده برای خرید مصالح و لوازم راه آهن که از آلمان دریافت می‌گردید به مصرف می‌رسید. صادرات آلمان به رومانی در سال ۱۸۹۱ بالغ بر ۵۵ میلیون مارک بود. در سال بعد این رقم تا ۳۹/۴ میلیون تنزل یافت و سپس با فواصلی چند باز هم پائین آمد و در سال ۱۹۰۰ به ۲۵/۴ میلیون رسید. فقط در همین سال‌های اخیر در نتیجه‌ی دو وام تازه مجدداً به سطح سال ۱۸۹۱ ارتقاء یافت.

صادرات آلمان در پرتقال در نتیجه‌ی وام‌های سال ۱۸۸۸-۱۸۸۹ به ۲۱/۱ میلیون مارک (۱۸۹۰) رسید؛ سپس در دو سال بعد به ترتیب تا ۱۶/۲ و ۷/۴ میلیون تنزل یافت و فقط در سال ۱۹۰۳ به سطح سابق خود رسید.

پیکره‌های مربوط به بازرگانی آلمان و آرژانتین از این هم مشخص‌تر است. در نتیجه‌ی وام‌های سال‌های ۱۸۸۸ و ۱۸۹۰ صادرات آلمان به آرژانتین در سال ۱۸۸۹ به ۶۰/۷ میلیون رسید. پس از دو سال این صادرات روی هم رفته به ۱۸/۶ میلیون یعنی کمتر از یک سوم مقدار سابق رسید. فقط در سال ۱۹۰۱ بود که به سطح سال ۱۸۸۹ رسید و از آن تجاوز نمود و این امر نتیجه‌ی وام‌های جدید دولتی و شهری و تأدیه‌ی وجه برای ساختمان کارخانه‌های برق و معاملات اعتباری دیگر بود.

صادرات به شیلی در نتیجه‌ی وام‌های سال ۱۸۸۹ تا ۴۵/۲ میلیون (۱۸۹۲) ارتقاء یافت و یک سال بعد تا ۲۲/۵ میلیون تنزل نمود. پس از وام جدیدی که قرارداد آن با میانجی‌گری بانک‌های آلمان در سال ۱۹۰۶ منعقد شده بود، میزان صادرات به

۸۴/۷ میلیون (۱۹۰۷) ترقی نمود و در سال ۱۹۰۸ باز تنزل کرد و به ۵۲/۴ میلیون رسید*.

لاتسبورگ از این واقعیات یک نتیجه ی اخلاقی خرده بورژوائی مضحکی می گیرد و آن این که تا چه اندازه صادراتی که به وام وابسته است ناستوار و ناموزون است، چقدر بد است به جای توسعه ی «طبیعی» و «همآهنگ» صنایع میهنی سرمایه ها به خارج کشور صادر شود و چقدر بخشش های چندین میلیونی کروپ که در مورد وام های خارجی انجام می گیرد برای وی «گران» تمام می شود و غیره. ولی واقعیات با وضوح تمام گواهی می دهند که: افزایش صادرات درست با کلاهبرداری های شیدانه سرمایه ی مالی ارتباط دارد و این سرمایه به هیچ وجه در بند اخلاقیات بورژوازی نبوده تمام همش مصروف آنست که از هر گاو دو پوست بکند: اولاً سود حاصله از وام، ثانیاً سود دیگری از همان وام وقتی که این وام به مصرف خرید مصنوعات کروپ یا مصالح راه آهن سندیکای فولاد و غیره می رسد.

باز تکرار می کنیم که ما به هیچ وجه آماری را که لاتسبورگ تهیه کرده است کامل نمی دانیم ولی ذکر آن حتمی بود، زیرا این آمار از آماری که کانتوسکی و اسپکتاتور تهیه کرده اند علمی تر است و لاتسبورگ در مورد این مسأله برداشت صحیحی می نماید. برای این که بتوان دربارہ ی اهمیت سرمایه ی مالی در امر صادرات و غیره قضاوت نمود، باید توانست ارتباطی را که صادرات مخصوصاً و منحصرأ با کلاهبرداری های فینانسیست ها و با بازار فروش فرآورده های کارتل ها و غیره دارد مشخص نمود. ولی مقایسه ی ساده مستعمرات به طور کلی- با کشورهای غیره مستعمره، مقایسه ی یک امپریالیزم با امپریالیزم دیگر، مقایسه ی یک کشور نیمه مستعمره یا مستعمره (مصر) با سایر کشورها به معنای آن است که درست در مورد ماهیت قضیه سکوت اختیار شود و این نکته پرده پوشی گردد.

* - "Die Zeit"، سال ۱۹۰۹، شماره ۲، صفحه ی ۸۱۹ و صفحات بعدی.

علت این که انتقاد تنوریک کانتوسکی از امپریالیزم هیچ گونه وجه مشترکی با مارکسیزم ندارد و فقط به درد موعظه درباره ی صلح و وحدت با اپورتونیست ها و سوسیال شونیست ها می خورد- همانا این است که این انتقاد درست در مورد عمیق ترین و ریشه ای ترین تضادهای امپریالیزم سکوت اختیار نموده و آن ها را پرده پوشی می نماید: تضاد بین انحصارها و رقابت آزاد که به موازات آن وجود دارد، تضاد بین «معاملات» عظیم (و سودهای عظیم) سرمایه ی مالی و بازرگانی «شرافتمندانه» در بازار آزاد، تضاد بین کارتل ها و تراست ها از یک طرف و صنایع کارتلیزه نشده از طرف دیگر و قس علیهذا.

تنوری کذائی «اولترا- امپریالیزم» نیز که ساخته ی کانتوسکی است دارای همین جنبه ی ارتجاعیست. استدلال سال ۱۹۱۵ او را در این باره با استدلال سال ۱۹۰۲ هوبسن مقایسه کنید:

کانتوسکی: «... آیا سیاست امپریالیستی کنونی ممکن نیست به وسیله ی سیاستی جدید، سیاست اولترا- امپریالیستی که استثمار مشترک جهان را از طریق یک سرمایه ی مالی که در مقیاس بین المللی متحد شده جایگزین مبارزه بین سرمایه های مالی ملی می نماید- از صحنه بدر شود؟ فرارسیدن یک چنین فاز نوینی در سرمایه داری به هر حال امکان پذیر است. برای حل این مسأله که آیا این فاز عملی است یا خیر، هنوز مقدمات کافی در دست نیست»*.

هوبسن: «مسیحیت که در عده ی قلیلی از امپراطوری های فدراتیو بزرگ که هر کدام یک سلسله ی مستعمرات غیرمتمدن و کشورهای وابسته را در اختیار خود دارند- استوار گردیده، به نظر بسیاری قانونی ترین تکامل تمایلات کنونی و آن هم آن چنان تکاملی است که می تواند بیش از هر چیز در مورد نیل به صلحی دائمی که بر پایه ی استوار انتر- امپریالیزم مبتنی باشد مایه امیدواری باشد».

*- "Die Zeit"، ۳۰ آوریل ۱۹۱۵، ص- ۱۴۴.

کانوتسکی آن چیزی را اولترا- امپریالیزم یا مافوق امپریالیزم نامیده است که هوبسن ۱۳ سال قبل از وی انتر- امپریالیزم یا بین الامپریالیزم نامیده بود. پیشرفتی که کانوتسکی در رشته ی اندیشه ی «علمی» نموده به جز اختراع کلام حکیمانه نوینی که در آن به جای یک پیشوند لاتینی پیشوند دیگری می گذارد فقط شامل این است که آن چه را هوبسن در ماهیت امر به عنوان سالوسی کشیش های انگلیسی توصیف می کند، او به عوض مارکسیزم جا می زند. پس از جنگ انگلیس و بوئر امری کاملاً طبیعی بود که این زمره ی عالیشان مساعی عمده ی خود را صرف تسکین خرده بورژواها و آن کارگران انگلیسی نماید که عده ی کثیری از آن ها در نبردهای جنوب آفریقا به هلاکت رسیده بودند و برای تأمین سودهای هنگفت تر فینانسیست های انگلیسی مبالغی به عنوان افزایش مالیات می پرداختند. واقعاً هم چه تسکینی بهتر از این که گفته شود امپریالیزم چندان هم چیز بدی نیست و با انتر- (یا اولترا-) امپریالیزم که قادر به تأمین صلح دائمی است قرابت دارد؟ حسن نیت کشیش های انگلیسی و یا کانوتسکی چرب زبان هر چه باشد، باز مفهوم اجتماعی عینی یعنی واقعی «تئوری» وی یک چیز و فقط یک چیز است: ارتجاعی ترین تسکین توده ها از طریق امیدوار ساختن آن ها به امکان صلح دائمی در شرایط سرمایه داری و انحراف توجه آنان از تضادهای حاد و مسائل حاد دوران کنونی و معطوف داشتن توجهشان به دورنماهای کاذب یک نوع «اولترا- امپریالیزم» آینده به اصطلاح جدید. در تئوری «مارکسیستی» کانوتسکی هیچ چیزی جز فریب توده ها یافت نمی شود.

در حقیقت هم کافیت واقعیات مسلمی که مورد قبول همگان است به طور واضحی با یکدیگر مقایسه شود تا به این موضوع یقین حاصل گردد که: دورنماهایی که کانوتسکی می کوشد به کارگران آلمانی (و به کارگران تمام کشورها) تلقین کند چقدر کاذبانه است. هندوستان و هندوچین و چین را در نظر گیریم. می دانیم که این سه کشور مستعمره و نیمه مستعمره که جمعیت آن ها به شش صد تا هفت صد میلیون

بالغ می‌گردد در معرض استثمار سرمایه‌ی مالی چند دولت امپریالیستی یعنی انگلستان، فرانسه، ژاپن، ایالات متحده و غیره قرار دارند. فرض کنیم این کشورهای امپریالیستی برای دفاع یا توسعه‌ی متصرفات و منافع و «منطقه‌ی نفوذ» خود در کشورهای نام‌برده‌ی آسیا - بر ضد یکدیگر عقد اتحاد به‌بندند؛ این اتحادها - اتحادهای «انتر- امپریالیستی» یا «اولترا- امپریالیستی» خواهند بود. فرض کنیم که تمام دول امپریالیستی برای تقسیم «مسالمت‌آمیز» کشورهای آسیائی نام‌برده با یکدیگر عقد اتحاد به‌بندند. این عبارت خواهد بود از «سرمایه‌ی مالی که در مقیاس بین‌المللی متحد شده است». نمونه‌های واقعی یک چنین اتحادی در تاریخ قرن بیستم مثلاً در مناسبات دول با چین وجود دارد. حال این سؤال پیش می‌آید: آیا در شرایط وجود سرمایه‌داری (کانوتسکی عیناً همین شرایط را در نظر دارد) این فرض «قابل‌تصور» است که یک چنین اتحادهایی کوتاه مدت نباشند؟ و یک چنین اتحادهایی اصطکاک‌ها و تصادم‌ها و مبارزات را با تمام اشکال گوناگون ممکنه‌ی آن منتفی سازند؟

کافیست این سؤال به‌طور واضح مطرح گردد تا بلافاصله معلوم شود که به‌آن تنها یک پاسخ می‌توان داد و آن هم پاسخ منفی است. زیرا در شرایط سرمایه‌داری برای تقسیم مناطق نفوذ و منافع و مستعمرات و غیره مبنای دیگری جز حساب نیروی شرکت‌کنندگان در این تقسیم یعنی نیروی اقتصادی و مالی و نظامی و غیره قابل‌تصور نیست. و اما نیروی شرکت‌کنندگان در این تقسیم به‌طور مختلفی تغییر می‌نماید، زیرا در شرایط سرمایه‌داری تکامل موزون بنگاه‌های مختلف، تراست‌ها، رشته‌های صنایع و کشورهای گوناگون امکان‌پذیر نیست. نیم قرن پیش نیروی سرمایه‌داری آلمان در مقایسه با نیروی انگلستان آن موقع بسیار ناچیز و بی‌مقدار بود؛ همین وضع را هم ژاپن در مقایسه با روسیه داشت. با این وصف آیا این فرض «قابل‌تصور» است که با گذشت ده سال دیگر تناسب قوای دول امپریالیستی بدون تغییر بماند؟ مطلقاً غیرقابل‌تصور است.

بدین جهت اتحادهای «انتر- امپریالیستی» یا «اولترا- امپریالیستی» در شرایط سرمایه داری (ولی نه در تخیلات مبتذل خرده بورژوایی کشیش های انگلیسی یا کائوتسکی «مارکسیست» آلمانی) اعم از این که به هر شکلی منعقد شده باشند، خواه به شکل یک ائتلاف امپریالیستی بر ضدائتلاف امپریالیستی دیگر و خواه به شکل اتحاد همگانی تمام دول امپریالیستی با یکدیگر- ناگزیر چیزی جز «تنفس های» بین جنگ نخواهند بود. اتحادهای زمان صلح مقدمات جنگ را فراهم می آورند و خود نیز زانیده ی جنگ هستند، و چون یکی معلول دیگریست لذا بر زمینه ی واحد ارتباط ها و مناسبات متقابل امپریالیستی اقتصاد جهانی و سیاست جهانی موجب پیدایش تغییراتی در شکل های مبارزه ی مسالمت آمیز و غیرمسالمت آمیز می گردند. و اما کائوتسکی اعقل عقلاء برای آسودگی خاطر کارگران و آشتی دادن آنان با سوسیال شوینیست هائی که به جانب بورژوازی گرویده اند حلقه ای از زنجیر واحد را از حلقه ی دیگر آن جدا می نماید بدین معنی که اتحاد صلح آمیز امروزی (و اتحاد اولترا- امپریالیستی و حتی اولترا- اولترا- امپریالیستی) تمام دول را که هدف آن «آرامش» چین است (سرکوبی قیام بوکسرها را به یاد بیاورید) از تصادم غیرمسالمت آمیز فردا جدا می نماید، تصادمی که پس فردا مجدداً موجبات یک اتحاد «مسالمت آمیز» همگانی را برای تقسیم مثلاً ترکیه و غیره و غیره فراهم می سازد. کائوتسکی به جای نشان دادن ارتباط زنده ی دوره های صلح امپریالیستی با دوره های جنگ های امپریالیستی تجرید بی روحی را به کارگران تقدیم می دارد تا بدین وسیله آن ها را با پیشوایان بی روح خود آشتی دهد.

هیل آمریکائی، در پیش گفتار کتاب خود تحت عنوان «تاریخ دیپلوماسی در تکامل بین المللی اروپا»، تاریخ نوین دیپلوماسی را به دوره های زیرین تقسیم می نماید:

(۱) عصر انقلاب؛ (۲) جنبش مشروطیت؛ (۳) عصر «امپریالیزم بازرگانی» * کنونی. نویسنده ی دیگری تاریخ «سیاست جهانی» بریتانیای کبیر را از سال ۱۸۷۰ به چهار دوره تقسیم می کند: (۱) نخستین دوره ی آسیا (مبارزه علیه پیشرفت روسیه در آسیای میانه در سمت هند)؛ (۲) دوره ی آفریقا (در حدود سال های ۱۸۸۵-۱۹۰۲).- مبارزه با فرانسه بر سر تقسیم آفریقا (حادثه «فاشودا» در سال ۱۸۹۸ که در آن، جنگ با فرانسه به مونی بسته بود)؛ (۳) دومین دوره ی آسیا (قرارداد با ژاپن بر ضد روسیه) و (۴) دوره ی «اروپا»- به طور عمده علیه آلمان**. ریسر «رجل» باتکی حتی در سال ۱۹۰۵ ضمن اشاره به این نکته که چگونه سرمایه ی مالی فرانسه که در ایتالیا جریان داشت موجب اتحاد سیاسی این دو کشور را فراهم می ساخت و چگونه مبارزه ی بین آلمان و انگلستان بر سر ایران و مبارزه ی تمام سرمایه های اروپائی بر سر وام های چین و غیره بسط می یافت- می نویسد: «زد و خوردهای سیاسی دسته های جلودار بر زمینه ی مالی روی می دهد. «اینست واقیعت زنده ی اتحادیه های مسالمت آمیز «اولترا- امپریالیستی» در ارتباط ناگسستگی آن ها با تضادات ساده ی- امپریالیستی.

پرده پوشی ژرف ترین تضادهای امپریالیزم از طرف کانتوسکی که ناگزیر به آرایش و زینت امپریالیزم مبدل می گردد در انتقادی هم که این نویسنده از خصوصیات سیاسی امپریالیزم می نماید اثر خود را باقی می گذارد. امپریالیزم عبارتست از عصر سرمایه ی مالی و انحصارهایی که در همه جا با کوشش هائی توأم است که هدف آن آزادی نبود، بلکه احراز سیادت می باشد. نتیجه این تمایلات در این جا هم عبارتست از بسط ارتجاع در همه ی جهات علی رغم وجود هرگونه ی نظام سیاسی و نیز منتهای حدت تضادها. ستمگری ملی و کوشش برای الحاق اراضی دیگران یعنی

*- (David Jayne Hill: „A History of the Diplomacy in the international Development of Europe”, vol. I, p. ۱۰. (داوید جین هیل: «تاریخ دیپلماسی در تکامل بین المللی اروپا»، جلد ۱، ص- ۱۰. -مترجم)
 **- Schilder، اثر نام برده، ص- ۱۷۸.

کوشش برای نقض استقلال ملی دیگران (زیرا الحاق اراضی دیگران چیزی نیست جز نقض حق ملل در تعیین سرنوشت خویش) نیز شدت خاصی می یابد. هیلفردینگ به طرز صحیحی ارتباط بین امپریالیزم و تشدید ستمگری ملی را خاطر نشان ساخته می نویسد: «و اما در مورد کشورهای تازه کشف شده باید گفت که سرمایه وارد شده در آن جا بر شدت تضادها می افزاید و موجب مقاومت روزافزون توده هائی می گردد که افکار ملی آنان به ضد واردین بیگانه برانگیخته شده است؛ این مقاومت به سهولت ممکنست به اقدامات خطرناکی علیه سرمایه ی خارجی مبدل شود. مناسبات اجتماعی کهن از ریشه منقلب گردیده، انزوای ارضی هزاران ساله ی «ملت های برون از جریان تاریخ» از بین می رود و این ملت ها به گرداب سرمایه داری کشانده می شوند. خود سرمایه داری رفته رفته وسائل و شیوه های رهائی را در اختیار مسخر شدگان می گذارد. و آن ها هدفی را مطرح می نمایند که زمانی در نظر ملل اروپائی عالی ترین هدف ها بود و آن عبارتست از تشکیل دولت ملی واحد به مثابه ی حربه آزادی اقتصادی و فرهنگی. این جنبش استقلال طلبانه سرمایه ی اروپائی را در پرارزش ترین مناطق استثمار که درخشان ترین دورنماها را نوید می دهد، تهدید می نماید و سرمایه ی اروپائی دیگر نمی تواند سیادت خود را حفظ کند مگر از طریق افزایش دائمی نیروهای نظامی خویش»*.

به این موضوع این نکته را نیز باید اضافه کرد که امپریالیزم نه تنها در کشورهای تازه کشف شده بلکه در کشورهای قدیمی نیز کار را به الحاق اراضی دیگران و تشدید ستمگری ملی و بالنتیجه به تشدید مقاومت می کشاند. کائوتسکی ضمن اعتراض به اقدام امپریالیزم مبنی بر تشدید ارتجاع سیاسی، مسأله مربوط به عدم امکان وحدت با اپورتونیست ها در دوران امپریالیزم را که جنبه ی بس میرمی به خود گرفته است مسکوت می گذارد. اعتراض او به الحاق طلبی طوریکست که برای اپورتونیست ها نهایت درجه بی زیان بوده و سهل تر از هر چیز برایشان قابل قبول

* - «سرمایه مالی»، ص- ۴۸۷.

است. او مستقیماً مستمعین آلمانی را مخاطب قرار می دهد ولی با این وصف درست همان چیزی را که از همه مهم تر و از مسائل روز است مثلاً این موضوع را که آنزاس- لورن سرزمینی است که آلمان به خود ملحق ساخته، پرده پوشی می کند. برای ارزیابی این «انحراف فکری» کائوتسکی مثالی می آوریم. فرض کنیم یک ژاپنی الحاق فیلیپین از طرف آمریکائی ها را مورد تقبیح قرار می دهد. حال این سؤال پیش می آید که آیا خیلی ها ممکن است به این موضوع باور نمایند که علت این تقبیح خصومت نسبت به هر نوع الحق طلبی است نه این که تمایل شخصی خود او به الحاق فیلیپین؟ و آیا نباید تصدیق کرد که فقط هنگامی می توان «مبارزه» آن ژاپنی را علیه الحاق طلبی صادقانه و از نظر سیاسی شرافتمندانه دانست که نام برده علیه الحاق کره به ژاپن نیز قیام کند و آزادی جدائی کره از ژاپن را نیز طلب نماید؟

هم تجزیه و تحلیل تنوریک کائوتسکی درباره ی امپریالیزم و هم انتقاد اقتصادی و سیاسی وی از امپریالیزم هر دو سرایا آغشته به روحی است که به کلی با مارکسیزم منافات دارد، زیرا در آن ها کوشش می شود ریشه ای ترین تضادها پرده پوشی و ماستمالی گردد و به هر قیمتی شده از وحدت با اپورتونیزم در جنبش کارگری اروپا یعنی همان وحدتی که شیرازه آن در حال از هم پاشیدن است دفاع شود.

منبع: منتخب آثار تک جلدی لنین صفحه ی ۳۹۲

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵